

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

ان شاء الله که سوگواری‌ها و عرض ارادت‌ها به ساحت قدس صدیقه صدیقه طاهره
سلام الله علیها مقبول درگاه حضرت احدیت جلّ و علا و پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه
و آله و سلّم و ائمه هدی علیهم السّلام و خود صدیقه طاهره ان شاء الله قرار گرفته باشد
و ان شاء الله همه‌ی شیعیان و موالیان آن بزرگواران مورد شفاعت و عنایت و پژه‌ی
صدیقه طاهره سلام الله علیها بوده باشند ان شاء الله.

بحث در دلیل دومی بود که حضرت امام اقامه فرموده بودند برای این‌که خطابات قانونیه
انحلالی نیست و در اثر این‌که انحلالی نیست فلذا شامل ذوی الاعذار هم می‌شود مثل
عاجز، مثل ناسی، مثل ساهی و امثال ذلک، مضطر.

دلیل دوم ایشان این بود که اگر بخواهد خطابات قانونیه انحلالی باشد مستلزم محاذیر
عدیده است و چون این محاذیر باطل است پس انحلال باطل است. خب عده‌ای از
محاذیر را بیان فرمودند؛ بحث شد. محذور دیگری که بیان شده در کلام ایشان این هست
که اگر خطابات انشائیه قانونیه بخواهد انحلالی باشد لازمه‌اش این است که اخبار کلیّه
هم انحلالی باشد. مثلاً اگر گفت که «کلّ انسانٍ ناطق» این باید انحلالی باشد. یا اگر گفت
«کلّ نارٍ بارد» این هم باید انحلالی باشد. فرقی نمی‌کند حالا آن راست باشد یا دروغ
باشد. و انحلالی بودن اخبار قطعاً باطل است چون یک لازمه‌ای دارد که «لایمکن الالتزام
به»، اگر کسی گفت مثلاً «کلّ نارٍ بارد» هر آتشی خنک است، سرد است، آیا این اگر
انحلال بگویی یعنی به تعداد نارهای متصور باید گفته باشی که این‌ها بارد هستند، پس
بی‌نهایت باید دروغ گفته باشد شخص، نه تنها نارهای موجود هم که حالا در بعضی کلمات
نقل شده است نه، نار دیگه، حالا چه موجود باشد چه...، نار البته یعنی «إذا وُجِدَ» دیگه
ولی طبعش بارد است، خنک است، سرد است. اگر انحلال هست مثل این است گفته
«هذا النَّارُ بارد، هذا النَّارُ بارد، هذا النَّارُ بارد، هذا النَّارُ بارد» این باید به غیر
نهایت دروغ گفته باشد و حال این‌که هیچ کسی به این ملتزم نیست که این بی‌نهایت دروغ
گفته، یک دروغ گفته، یک معصیت کرده، یک عقاب دارد.

پس حالا که در اخبار این چنینی انحلال نیست به خاطر این تالی فاسد؛ می‌فهمیم که در
انشائیات هم که می‌گوید «أَوْفُوا بِالْعُقُود» (مائده/1) مثلاً، «يَا أَيُّهَا النَّاسُ صَلُّوا، صُومُوا» و
امثال ذلک؛ آن‌جاها هم انحلال نیست. این دوتا را از هم نمی‌شود جدا کرد که بگویند در
انشاءات انحلال هست، در اخباریات انحلال نیست، وزان این‌ها واحد است. اگر این‌جا
نیست به خاطر این تالی فاسد؛ آن‌جا هم نیست، اگر آن‌جا هست این‌جا هم باید باشد. خب
این مطلبی است که از کلام آن بزرگوار استفاده می‌شود. البته همه جاها ذکر نشده این

تالی فاسد؛ بعضی کلمات؛ مثلاً در تهذیب‌الاصول بیان شده. خب از این فرمایش هم پاسخ‌هایی داده شده، وجود دارد.

بعض اساتذه عظام دام ظلّه این‌جور جواب دادند؛ فرمودند که این ملازمه را ما قبول نداریم که حالا اگر در «الثار، کلّ نارِ بارد» گفتیم انحلال نیست چون آن محذور را دارد باید جاهای دیگر هم بگوییم انحلال نیست؛ چه ملازمه‌ای؟ خب این‌جا محذور دارد. به خاطر محذور که عقلاً نمی‌شود این‌جا ملتزم شد به این‌که این دروغ‌های کثیره گفته یا غیرنهایه گفته؛ این‌جا خب ملتزم می‌شویم، ملتزم به انحلال نمی‌شویم و می‌گوییم انحلال نیست اما این معنایش این نیست که هیچ جای دیگر انحلال نیست. آن‌جاهایی که محذور نیست این محذور وجود ندارد، آن‌جا این‌جور نیست که بگوییم انحلال نیست، بلکه ملتزم به انحلال باید باشد در مواردی مثلاً، فرمودند اگر یک کسی خطاب کرد به ده نفر و گفت معاذالله که شما، همه‌ی شما مرتکب فلان گناه شدید مثلاً زنا کردید، آیا در این‌جا به تعداد این ده نفر حد قذف بر این نیست و قذف نکرده هر یکی از این‌ها را؟ و آیا هر یک از این‌ها حقی به گردن او پیدا نکردند که بگویند به چه مناسبت ما را، این نسبت را به ما دادی؟ این قذف را به ما کردی؟ خب این‌جا انحلال هست. بگوید کلکم زان، آن‌جا بگوید مثلاً «کلّ نارِ بارد»، با هم فرقی نمی‌کنند ولی آن‌جا که «کلّ نارِ بارد» است نمی‌شود گفت به خاطر آن جهت انحلال؛ ولی این‌جا را باید گفت. شما خودتان هم حتماً قائل هستید به این مسئله، یا اگر کسی خطاب کرد؛ یک زمینی داشت خطاب کرد به ده نفر؛ گفت که یک دهم این زمین برای، یعنی برای هر کدام از شما یک دهم این زمین را فروختم یا تملیک کردم. این‌جا آیا انحلال نیست؟ هر کدام مالک یک دهم آن زمین نمی‌شوند؟ یا انحلال است، مالک می‌شوند؟ بنابراین با توجه به این امثله و این موارد؛ این مسئله ثابت است که پس ملازمه‌ای نیست. این‌که شما می‌فرمایید اگر آن‌جا انحلال بود باید این‌جا هم انحلال باشد، اگر در...، این‌جور نیست، نه، چه در اخباریّات چه در انشائیّات جابه‌جا فرق می‌کند. این‌که در «کلّ نارِ بارد» نمی‌شود قائل به انحلال شد این نه لازمه‌اش این است که سایر اخباریّات انحلال نباشد در آن و نه در انشائیّات نباشد، این دائرمدار این است که محذور هست یا محذور نیست. حالا عبارت‌شان را هم بخوانیم که بینیم...، اگر بله، «به نظر ما چنین ملازمه‌ای ثابت نیست. ایشان گاهی مطالبی را مسلم فرض کرده‌اند در حالی که محل بحث است. اگر کسی ده نفر را مخاطب قرار داد و گفت شما ده نفر همگی زنا کردید، آیا این جمله قذف همه آن ده نفر نیست؟ همه نسبت به این گوینده حق پیدا نمی‌کنند؟ آیا استحلال از همه‌ی این ده نفر برای گوینده لازم نیست؟ فرقی بین این یک جمله یا این‌که ده جمله بگوید، بگوید أنت زان، أنت زان، أنت زان، ده‌تا و یکایک آن‌ها را مورد خطاب قرار دهد نیست. یا اگر کسی زمینش را به ده نفر بفروشد و بگوید هر کدام یک دهم از این را مالک هستید، تفاوت می‌کند با ده خطاب که بگوید (أنت مالکُ لِعشر هذا الارض و هكذا) تفاوت می‌کند که با ده خطاب آن‌ها را مخاطب قرار دهد اگر در بعضی از موارد مثل مثالی که ایشان زدند عقلاً انحلال را قائل نباشند دلیل بر این نیست که در هیچ کجا انحلال را نپذیرند؛ وجداناً چنین نیست.» این در درس هشتاد و ششم نکاح بیان شده. این یک جواب که این‌جور جواب دادند.

خب در این جواب قهراً یک ملاکی، مناطی ذکر نشده، حالا مثال‌هایی است که آن‌جا شما خب می‌توانید بگویید. قهراً این‌جور جواب امام می‌توانند جواب بدهند و دفاع کنند از خودشان و آن این است که ایشان فرموده است که در انشائیّات ما می‌گوییم خطاب واحد است، انشاء هم واحد است، مخاطب کثیر است، یعنی مخاطب کثیر به خطاب واحد و انشاء واحد مخاطب هستند و مورد انشاء هستند و مُنشأ هم متعدد است، مُنشأ متعدد

است. قذف این است که مال انشاء نیست، مال خطاب نیست صدق قذف، مال نسبت دادن است. حالا این نسبت دادن چه به کلمات متعدده باشد، خطاب‌های متعدد باشد، چه خطاب واحدی که مُنشأ آن که مُنشأ آن نسبت‌هاست؛ نسبت‌ها دارد ایجاد می‌شود به انشاء واحد یا به إخبار واحد، به إخبار واحد و خطاب واحد دارد نسبت‌ها داده می‌شود. اما آن‌که ما می‌خواهیم بگویم و می‌گوییم که درست نیست؛ آن این است که شما اگر واقعاً مقصود از انحلال این باشد که یعنی وقتی می‌گوی که «کلّ نارٍ بارد» این مثل این است که به تعداد نارها بگویند مستقلاً، جدا جدا، خطاب جدا جدا وجود دارد. این را ما انکار داریم می‌کنیم می‌گوییم نه، انحلال ندارد به این‌که جدا جدا، جدا جدا، این درواقع منحل بشود به خطابات متعدده و مستقلّه به تعداد مخاطبین، این را ما می‌گوییم نیست. اما این‌که با خطاب واحد و انشاء واحد مُنشآت متعدده پیدا بشود این را که ما نمی‌گوییم، انکار نمی‌کنیم. در تهذیب الاصول دارند که «فلو قال و لا تقربوا الزنا فهو خطاب واحد متوجّه إلى كلّ مكلف، و يكون الزنا تمام الموضوع للحرمة و المكلف تمام الموضوع لتوجّه الخطاب إليه و هذا الخطاب الوجداني يكون حجة على كلّ مكلف من غير إنشاء تكاليف مستقلة أو توجه خطابات عديدة» خطابات عديده نیست «لست أقول ان المنشأ تكليف واحد لجميع المكلفين فإنه ضروري الفساد»، یک تکلیف برای همه نیست «بل أقول إنّ الخطاب واحد و الانشاء واحد و المنشأ هو حرمة الزنا على كلّ مكلف من غير توجه خطاب خاص، أو تكليف مستقل إلى كل واحد، و لا استهجان في هذا الخطاب العمومي إذا كان المكلف في بعض الأحوال أو بالنسبة إلى بعض الأمكنة غير متمكّن عقلاً أو عادةً؛ این حرف ایشان است. حالا این حرف ممکن است یک اشکالی داشته باشد شما...، اما این اشکال را که این‌جور بخواهیم اشکال کنیم خب او می‌فرماید من این را نگفتم.

س: یعنی ممکن است یک تناقض درونی این حرف داشته باشد؟

ج: بله؟

س: یعنی ممکن است این حرف یک تناقض درونی در ...

ج: داشته باشد. بله

س: ولی از این، با این بیان بخواهیم اشکال بکنیم ...

ج: بله

س: در رابطه با قضیه حقیقیّه و خارجیّه هم این‌جا بهتر نیست تفکیک بکنیم از هم؟ یعنی ببینیم که این مراد ... ما توی قضایای حقیقیّه است یا خارجیّه؟

ج: فرقی نمی‌کند در نظر ایشان

س: آن مثال‌هایی که آقای شبیری می‌زنند این‌ها توی قضایای خارجیّه است دیگه

ج: بله، مثال‌های ایشان قضایای خارجیّه است

س: ممکن است حالا توی قضایای حقیقیّه بخواهد بفرماید

ج: امام فرقی نگذاشتند بین قضایای حقیقیّه و خارجیّه،

س: ... ما محل بحث مان قضایای حقیقیه است دیگه، احکام شرعی قضایای حقیقیه است

ج: بله، ولی ایشان می‌خواهد بگوید انحلال هیچ‌گاه، هیچ‌جا نیست

س: یعنی می‌خواهم بگویم این‌طوری هم می‌شود اشکال کرد که آقا شما مثال‌هایی که دارید می‌زنید قضایای خارجیّه است و امام درست است خودش هم نگفته باشد ولی قضایای حقیقیّه با قضایای خارجیّه وزان‌شان با هم متفاوت است.

ج: حالا آن هم ممکن است کسی ...، ولی چون امام فرقی نگذاشتند و سر

س: ...

ج: بله، امام فرقی نگذاشتند. البته آن فرمایش امام آن‌جا که مثال زدند هر دو قضیه حقیقیّه است. «لا تقربوا الزنا» از آن‌طرف هم فرمودند اگر این‌جا بخواهیم این‌جوری بگوییم در «کُلُّ نَارٍ بَارِدٌ» هم باید بگوییم. اگر آن‌جا انحلال است این‌جا هم باید انحلال باشد. وزان این‌ها یکی است. انحلال این‌جا که کسی نمی‌تواند به آن ملتزم بشود چون کذب‌ها لازم می‌آید پس آن‌جا هم باید بگوییم نیست.

س: «کُلُّ نَارٍ بَارِدٌ» هم قضایای حقیقیّه است دیگه؟ درست است؟

ج: بله، حقیقیّه است.

خب این یک جواب که فرموده شده. جواب....

س: برای ما مشخص نیست ... این «کُلُّ نَارٍ بَارِدٌ» امام می‌فرماید که این خلاف وجدان است که بیاییم بگوییم بعض این نارها، درست است؟ کذب گفته

ج: آره،

س: خب، این می‌خواهم بگویم که اگر واقعاً قضیه ... چون «کُلُّ نَارٍ بَارِدٌ» این خود این الفاظ قابلیت این را دارند که هم قضیه حقیقیّه باشد هم قضیه خارجیّه، اگر واقعاً ناظر به آن نارهای خارجی است می‌شود قضیه خارجیّه، اما اگر می‌خواهد این تعلیق را بیان بکند یعنی ذاتش به تعلیق برمی‌گردد می‌شود قضیه حقیقیّه، عرض من این است که اگر قضیه خارجی باشد همان‌جا هم همین مطلب صادق است.

ج: نه، خارجیّه نمی‌خواهند بگویند چون دارد که...

س: به تعداد... واقعاً کذب گفتند. اگر واقعاً ناظر به این خارج هم، «کُلُّ نَارٍ بَارِدٌ» ناظر به این افراد خارجی هستند، آن‌جا اشکالی ندارد. آن‌جا خلاف وجدان نیست

ج: که چی؟

س: من می‌گویم این تفرقه باید حتماً صورت بگیرد. آن‌جا خلاف وجدان نیست بلکه موافق با وجدان است که من کذب‌های متعدد گفتم.

ج: نه، اگر کسی بگوید الان این هفت میلیارد و اندی که در جهان زندگی می‌کنند... خارجیّه

است دیگه، این هفت میلیارد و خرده‌ای که دارند زندگی می‌کنند این‌ها تنفس، احتیاج به تنفس ندارند.

س: این‌جا واقعاً کذب ...

ج: نه، این‌جا نمی‌گوید هفت میلیارد دروغ گفتی

س: چرا.

ج: نه، کسی نمی‌گوید.

س: الان کُلُّ، مثال معروف است که می‌گوید «کُلُّ من فی العسکر مدرء لامر السلاح ... اگر واقعاً این‌طوری نباشد

ج: این‌جا نمی‌گویند، ببینید

س: ...

ج: نه، نه

س: چون ناظر به خارجی ...

ج: نه حالا، نه ببینید؛ نه آن‌جا را می‌گویند دروغ، هفت میلیارد دروغ گفتی نه اگر گفت همه‌ی این‌ها احتیاج به تنفس دارند می‌گویند هفت میلیارد راست گفتی، نه می‌گویند این‌قدر راست گفتی نه... می‌گویند یک راه، آن حرف یک راست است این هم یک دروغ است.

س: اگر ناظر به خارج است چرا؟

ج: چرا، نه، ناظر به خارج است. ولی

س: این ناظر به خارج را از آن می‌گیرید

ج: نه، ناظر به خارج هست ولی یک دروغ گفتی و یا آن کلام یک راست گفتی.

جواب دیگری که داده شده این است که انحلال و عدم انحلال دائرمدار کأَنَّ قصد متکلم است. چه او، چه قصد کرده، تارةً او قصد می‌کند این‌که هر کدام جعل مستقل، حکم مستقل، تکلیف مستقل داشته باشد. اگر این‌جور قصد کرد که معمولاً در ارادات تشریعیّه و انشائاتی که به عنوان ارادت تشریعیّه مولا جعل می‌شود این‌جور است. می‌خواهد هر کسی حکم جدا داشته باشد، وظیفه جدا داشته باشد، فلذا آن‌جا انحلال است. اما جایی که نه، این قصد را ندارد ولو انحلال عقلی وجود داشته باشد یعنی به تعداد افراد؛ حکم منحل می‌شود اما متکلم قصد ندارد که این مطلب عقلی را افاده کند. قصد او این نیست. این‌جا انحلال نیست و همین سرّ این است که اگر گفت «کُلُّ نارٍ بارد» این الی غیرالنهایه دروغ نگفته چون که قصدی ندارد که بخواهد بگوید من می‌خواهم خبر جدا جدا به تعداد نارها بدهم. چنین قصدی ندارد که خبر جدا جدا برای کُلِّ نارٍ نارٍ بخواهم بدهم. اگر بله، آن‌جا هم چنین قصدی بکند می‌گوییم الی غیرالنهایه دروغ گفته ولو قصدی ندارد. اما وقتی می‌گوید «لا تقریبا الزنی» قصد او این است که به هر فردی جدا جدا بگوید تو این‌کار را نکن، تو

این کار را نکن، تو این کار را نکن، وظیفه او به این ربطی ندارد، وظیفه این به او ربطی ندارد، اطاعت و عصیان او به اطاعت و عصیان این ربط ندارد و این هم به آن ربط ندارد، جدا جداست. ملاک در انحلال و عدم انحلال؛ قصد گوینده است. این مطلب را هم بعض اساتید در عمده الاصول فرمودند. «و لا يقاس الأحكام القانونية بالإخبار عن القضايا الكلية كقولهم كل نار باردة أو كل نار حارة و يقال كما أن الأخبار فيها ليس إلا واحداً و إن كان المخبر عنه كثيراً فكذلك في الأحكام القانونية يكون الخطاب واحداً و إن كان المخاطب كثيراً و إلا لزم الكذب بلا نهاية فيما إذا كان الأخبار كذبا. و الوجه في عدم صحة القياس المذكور أن المقنن أراد بالارادة التشريعية عند المخاطبة مع عموم الناس فعل شيء أو تركه من جميع الآحاد ولا مقصد له إلا ذلك وهو قرينة على أن خطابه وإن كان واحداً ولكنه منحل إلى خطابات عديده بعدد المكلفين على نحو القضايا الحقيقيه و هذا بخلاف الإخبار المذكور فانه لا يكون قصده من الإخبار عن القضية الكلية. و العقل و إن حكم فيه أيضا بالتحليل و لكن لا يحكم بتعدد الأخبار و لذا لا يكون الكذب فيه إلا كذبا واحدا.»

که پس ملاک را کأن از کلامشان این جور استفاده می شود، قصد و نیت گوینده دانسته. شبیه آن که مثلاً شما در باب کنایات یک جمله «زید کثیر الزماد»، همین یک جمله، تارة می گوید «زید کثیر الزماد» و از همین مدلول مطابقیه می خواهد خبر بدهد و حال این که او رماد اصلاً ندارد یا کم دارد، آن می شود دروغ. اما اگر همین جا «زید کثیر الزماد» می گوید ولی این را معبر قرار داده برای این که بخواهد بگوید او مهمان دار است، آن آدم این جوری است، او ولو اصلاً نداشته باشد راست گفته، این به قصدش برمی گردد و شاید بتوان مثلاً تأکید و تعصید کرد این جواب را به این که آیا کسی که می خواهد تکالیف مجزا و مستقل و جدا جدا برای افراد عديده جعل کند قصدش این است، آیا به نظر شما تنها راهش این است در این صورت که بیاید تک تک هی بگوید إفعال إفعال إفعال إفعال و راه دیگر ندارد؟ یا این که نه عند العرف و العقلاء یک راه دیگر هم دارد و آن این که همین خطاب کند به آنها بگوید إفعلوا؟ هیچ فرقی نمی بینم بین این که بیاد تک تک بگوید إفعال إفعال إفعال یا به عبارت واحده بگوید إفعلوا، خطاب به آنها بکند بگوید إفعلوا. خب اگر این إفعلوا از توی آن نمی شود دریاید انحلال و این که تک تک است، خب آن پس به مرامش نرسیده، چون مرامش آن بود، مقصدش آن بود. پس این می شود منبه برای ما به این که این خطابات کلیه این جوری إفعلوا، این صلاحیت برای هردو را دارد، تابع این است که شما چه جور قصد بکنید. مثل «زید کثیر الزماد» که صلاحیت برای دو چیز را دارد، کنایه باشد از مهمان داری و این ها یا نه ...

س: یا اصلاً خودش بیان مستقلی باشد برای رد فرمایش حضرت امام، بدون این که تعصید این باشد.

ج: آره حالا من این، ممکن هم هست خودش را من همین جور توی ذهنم آمده بود ...

س: ...

ج: این جوری جواب بدهیم. از آن ور گفتیم زید و حالا فرمایش ایشان ... که آیا شما در آن را می خواهید ببینید؟

س: که وجداناً نمی شود این جور ...

ج: که نمی شود یعنی باید اگر آن جور قصد کرده تک تک بیاید بگوید، یا نه بگویم بابا چه

کاری است خب بیا این جوری بگو. این هم همان افاده را می‌کند. و این‌که بیاییم بگوییم نه، این‌جا تک‌تک نمی‌شود؛ بلکه مسببش یعنی آن مُنشأ آن برای هر کدام است ولی هر کدام را خطاب به هر کدام نکرده.

س: حاج آقا این بیان حضرتعالی دوتا بیان در آن مخفی بود، این تعصیدی که فرمودید، یک بیانش این است که ما وجداناً می‌بینیم که اگر بخواهد برای جمعی بگوید لازم نیست حتماً تک‌تک خطاب بکند، می‌تواند این کار را بکند و نمی‌توانیم در آن را ببندیم؛ یک بیانش هم این است که عرفاً و عقلاً وقتی می‌خواهد به تک‌تک افراد خطاب بکند راه عقلانی و آسان‌تر و متناسبش این است که یک افعلاً بگوید. این اولی صرفاً این را ایجاد می‌کند که پس این خطابات توان حمل بر هردو را دارند این قابلیت در آن‌ها وجود دارد. اما دومی بالاتر هم اثبات می‌کنیم که اصلاً عرف عقلانی‌اش هم این است که حمل بر انحلال بشود. چون عقلانی این است که وقتی مخاطبین من یک مولای عرفی است برده‌هایش متعدد است عرفی و عقلانی‌اش این است که اتفاقاً این کار را بکند که تک‌تک افراد را مدنظر دارد از جمع که استفاده می‌کند عقلانی‌اش این است که راهی است برای این‌که به تک‌تک افراد تکلیف بگذارد.

ج: حالا ممکن است یعنی کسی بگوید که آن هم که حضرت امام می‌فرمایند آیا آن شدنی نیست؟

س: نه می‌خواهم

ج: حالا ببینید ما می‌خواهیم این را حساب بکنیم، آن شدنی نیست؟ یعنی یک کسی بگوید آقا، یک کسی می‌گوید من می‌خواهم تکلیفی روی دوش بگذارم اما نمی‌خواهم همه را هم خطاب بکنم ...

س: نمی‌گوییم، آن‌که عرف عقلانی نیست ...

ج: چرا نیست؟

س: ... فرمایش دوم حضرتعالی که فرمودید عرف عقلانی‌اش این است که من یک روز یک بنده داشتم وضعم بهتر شد دوتا بنده گرفتم، اول به این خطاب می‌کردم بعد دفعه‌ی دوم هم بگویم تو انجام بده و تو انجام بده، ولی تعدادشان که زیاد شد از یک افعلاً انجام می‌دهم. واقعاً این به مثابه‌ی همان‌ها هست، هیچ فرقی ایجاد نشده با تعدد بنده‌های من. آن فرمایش امام هم قابل تصور هم هست ولی عرفی و عقلانی‌اش این‌طوری است...

ج: نه حالا یک وقت مقام اثبات است حالا، ببینید باز حالا ما چی استظهار می‌کنیم عند عدم القرینه، آن‌که می‌گوییم انصراف دارد مثلاً به او، این یک حرف است، یک حرف این است که از بعضی کلمات ایشان هم به خصوص تقریرات آیت‌الله جوادی از آن استفاده می‌شود که ایشان برهان کأن می‌خواهد اقامه کند که انحلال درست نیست، نه این‌که، اصلاً انحلال معقول نیست ...

س: درست است حالا در ...

ج: حالا حرف این است که ما به وجدان‌مان که مراجعه می‌کنیم آیا این قابل تصویر هست یا نیست؟

س: هم قابل تصویر است هم عرفی و عقلانی، دوتا بیان ...

ج: وقتی قابل.... بله عرفی و عقلانی هم می‌شود گفت هست بگوید افعلا. از آن طرف اگر حالا می‌خواهد بگوید من نمی‌خواهم خطاب جداجدا بکنم و مستقل باشد ولی می‌خواهم همه تکلیف داشته باشند، همان تصور ایشان، این هم محال است یا نه با همین افعلا یک وقت هم می‌تواند افعلا بگوید، این پس چی می‌شود؟ این از باب این همین می‌گفتیم تعصید حرف ایشان است که بابا این دائرمدار قصد است، بگویم این دائرمدار قصد است. پس هم انشاء هم اخبار هم قابلیت برای آن دارد هم قابلیت برای این دارد ...

س: ولی قبول دارید خلاف متعارف است دیگر؟ علاوه بر این که آن راه بسته نیست یک بیان، بیان دوم خلاف متعارف هم هست ...

ج: حالا آن بله، آن ممکن است حالا آن فعلاً من درصدد این جهتش نبودم که بگویم عقلاً و عرفاً، ولی داشتیم... می‌شود گفت، یعنی عرف می‌پسندد قبول دارد ...

س: بسته نیست این راه

ج: این راه بسته نیست.

این هم به خدمت شما عرض شود که یک نحو جواب است که این... البته این نه آن فرمایش قبلی نه این فرمایش هیچ کدام یارای... اگر برهانی این جا ایشان اقامه کرده باشد یارای جواب از آن برهان نیست و باز ملاک برای صدق و کذب هم چه می‌شود، این هم توی آن بیان نشده ملاک صدق و کذب چیست.

جواب دیگری که در مقام داده شده که شیخنا الاستاد دام‌ظله فرمودند یعنی نقل عنه دام‌ظله این است که ملاک صدق و کذب دالّ است نه مدلول. اگر یک دالّ داشته باشید ولو مدالیل کثیره داشته باشد یعنی انحلال پیدا کند، یک دالّ اگر بود صدق یکی است، کذب هم یکی است؛ اگر دال‌ها مختلف بود آن جا صدق متعدد می‌شود کذب هم متعدد می‌شود. به تعبیر دیگر که شیخ دیگر ما رحمه الله مرحوم آقای مؤمن در مصاحبه‌ای که دیدم داشتند درباره‌ی این فرمودند که یک وقت ما گفته و گفته‌ها داریم، صدق و کذب مال گفته است، مثلاً در همین مثال «کل نار بارد» یک وقت می‌گویید «کل نار بارد» خب چندتا حرف زدی؟ چندتا گفته داری؟ یکی، خب یک دروغ گفتی؛ اما همین آدم اگر این جوری بیاید بگوید، بگوید همه‌ی آتش‌های تا زمان پیغمبر بارد بوده، همه‌ی آتش‌های در زمان پیغمبر بارد بوده، همه‌ی آتش‌های بعد از پیامبر الی یوم القیامه هم بارد است، این جا سه تا دروغ گفته، با این که این روی هم رفته همان حرف است. اما چون سه گفتار است، چون سه گفتار است سه تا دروغ می‌شود، یک گفتار باشد ولو مفادش با آن یکی باشد، سرجمع با آن متعددها یکی باشد این ملاک صدق و کذب این است که این دالّ آن چیزی را که دارد دلالت می‌کند مطابق با واقع هست یا نیست؟ اگر مطابق با واقع نیست مثلاً یا با عقیده‌اش نیست علی اختلافی که در حالا صدق و این‌ها هست، مطابق با واقع یا عقیده، اگر مطابق با آن نیست این دالّ، چیزی را که دارد دلالت می‌کند می‌شود کذب و الا می‌شود صدق. فلذاست که در «کل نار بارد» اگر فائل بشویم به این که انحلال هست و معانی متعدد است، یعنی آن مستلزم این نیست که کذب‌ها متعدد بشود چون دالّ یکی است. پس بنابراین این که می‌گویید اگر انحلال در این جا باشد انحلال در آن جا هم باید باشد یعنی اگر در انشائیات و این‌ها، خطابات قانونیه، انشائیه انحلال باشد باید در اخبار

هم انحلال باشد و اگر در اخبار انحلال باشد این تالی فاسد را دارد پس این جا نمی‌توانیم بگوییم فلذا آن جا هم نمی‌توانیم بگوییم جواب این است که نه این تالی فاسد در این جا نیست، می‌گوییم این جا هم انحلال هست و این تالی فاسد را هم ندارد که شما بگویید الی غیر النهایه دروغ گفته، نه، چون دالّ یکی است. بر اثر این که دالّ یکی است پس آن هم... و قهراً آن جایی هم که... آن جا هم می‌پذیریم که مثلاً به ده نفر اشاره کرده گفته «انتم زنا» مثلاً معاذالله خب انحلال هست، فلذا ده تا هم قذف از او صادر شده. آن جایی هم که می‌آید می‌گوید صوموا، نمی‌دانم افعلاً فلان، آن جا هم می‌گوییم انحلال هست و مشکلی پیش نمی‌آید. همه جا می‌گوییم انحلال است، حرف شما که می‌فرمایید اگر این جا انحلال باشد باید آن جا هم باشد می‌پذیریم، می‌گوییم این جا انحلال است آن جا هم هست، ولی انحلال در آن جا هم که تالی فاسدی که شما فرمودید که باید کذب‌ها باشد نه نیست، چرا کذب‌ها نیست؟ چون گفتار یکی است و ملاک صدق و کذب این است. این هم یک جوابی است که خب توی این جواب امتیازش همین است که ملاک صدق و کذب را روشن کرد.

و آخرین جوابی که حالا این جا نقل می‌کنیم جوابی است که بعضی محققین دیگر دادند و آن این است که قریب به فرمایش استاد هست اما یک تفاوتی دارد و آن این است که قیاس باب انشاء به اخبار درست نیست، این قیاس نادرست است، قیاس باب انشاء، یعنی آن مقدمه‌ی اولای کلام. کأن در جواب استاد دام‌طلبه این بود که می‌پذیریم که بله اگر آن جا هست این جا هم باید باشد ولی می‌گوییم خب هست مشکلی هم پیش نمی‌آید. این جواب این است که شما اصلاً نباید آن جا را به این جا قیاس کنید، باب انشاء را با باب اخبار نباید قیاس کرد...

س: این کجاست آدرسش فرمودید؟

ج: بله؟ این را جناب آقای شهیدی در مباحث اصولیه‌شان فرمودند.

چون فرمودند که اگر کسی؛ مخبری بگوید زید و عمرو بنتان، زید و عمرو بنتان این چندتا دروغ گفته؟ دوتا دروغ گفته یا یک دروغ گفته؟ خب یک دروغ گفته. ولی اگر بگوید الدّم و البول نجسان، این جا چندتا جعل کرده؟ یک جعل است یا چندتا جعل است؟ الدّم و البول نجسان انحلال دارد دوتا جعل است، یکی جعل نجاست برای دم است یکی جعل نجاست برای بول است، چون باب اخبار نیست باب انشاء است. در باب انشاء انحلال پیدا می‌شود؛ اما در باب اخبار نه، آن جا انحلال نیست فلذاست که یک دروغ است. البته توی کلام ایشان هم هست که «إنّ الکذب فی الخبر لا یتعدد الا بتعدد الکاشف و المبرز»، تعدد کاشف و مبرز، همان بیان استاد است که کاشف، دالّ، مبرز، اگر تعدد داشته باشد کذب متعدد می‌شود، اگر واحد باشد متعدد نمی‌شود. چیزی که دارد این است که... خب، بعد فرموده «و یشهد علی ذلک انه لو قال المخبر زید و عمرو بنتان لو یکن الا کذباً واحداً بخلاف ما لو قال المولی البول و الدم نجسان حیث لا اشکال فی تعدد الجعل فی مثله».

ببینید مرحوم امام همین‌طور که عبارت‌شان را در تهذیب الاصول خواندیم، ایشان نمی‌خواهد بفرماید که در این موارد دوتا وظیفه قرار داده نشده، همه‌ی حرف ایشان سر این است که این جا ما خطاب‌های مستقل و جدا جدا نداریم که شما آن آثار و عواقبی که بر خطاب‌های جدا جدا جدا هست بخواهید بر این‌ها هم تحمیل کنید. شما در خطاب‌های جدا جدا، مستقل مستقل می‌گویید به عاجز قبیح است. یک آدم عاجز به او بگویید افعلاً، این قبیح است اگر به خودش بخواهی خطاب بکنی. اما اگر به خودش نیامدی خطاب

مستقل بکنی، یک خطاب عام کردی ولو وظیفه به دوش او می‌گذاری حالا به آن، آن اشکال چیز را کار نداریم؛ اما ایشان می‌گویند آن‌جا خطاب به آن مستقل که نیست که دیگر بگویند استهجان دارد، قبیح است، نمی‌دانم فلان است ...

س: مستقل و انحلال را می‌گوییم قبیح است، هردو را می‌گویند قبیح است ...

ج: بله؟

س: هم مستقل قبیح است هم انحلال قبیح است.

ج: اگر نه، اگر انحلال پیدا کند، آن‌ها این‌جوری می‌گویند، می‌گویند وقتی انحلال پیدا کرد می‌شود مثل شخصی پس خطاب شخصی که قبیح است ...

س: نه هردو مورد یعنی قبیح است ...

ج: ایشان می‌گویند انحلال پیدا نمی‌کند که مستقل مستقل بشود. چون انحلال پیدا نمی‌کند که مستقل مستقل بشود پس آن عواقبی که بر شخص شخص هست این‌جا نباید بیاوری، مخاطب متعدد است، خطاب واحد است، مُنشأ هم متعدد است. اما آیا خطاب‌ها هم متعدد شد؟ ایشان می‌گویند خطاب‌ها متعدد نشد. آن‌ها هم، بله آن اشکال قبل که گفته می‌شد آخر وظیفه روی گردن عاجز گذاشتن هم معنا ندارد، حالا خطاب ندارد، بی‌خطاب وظیفه بگذاری یعنی چی؟

خب این مجموع افکاری است که در مقام بیان شده و به یک نظر اگر این‌جوری توجیه کنیم فرمایش حضرت امام را که بالاخره ایشان شاید وجدانی هم باشد که این در حکم این هست که به این خطاب کرده ولی عملاً خطاب‌ها نیست، یعنی مثل این‌که جدا جدا گفته باشی، یعنی نمی‌شود گفت صدبار گفت، بله صدبار نگفت، اگر فقط مقصودشان فقط همین مقدار است که یعنی صدبار نگفت یا صدتا نمی‌دانم اِفعل نگفت، خب این‌که ظاهراً همه می‌گویند؛ اما اگر می‌خواهید بگویند که این کأنّ مثل آن نیست پیش عرف، نه، این مثل آن است پیش عرف ولی فرقی نمی‌گذارند و منبّه‌اش هم همان عرضی است که کردم که راه این بسته نیست دیگر، این عرف قبول می‌کند این مطلب را. و این‌جا هم بایش باب وضع است، یعنی جعل علامت است دیگر، یعنی این‌جور حرف زدن کاشف از این است که من این‌جور اراده‌ای دارم، این‌جور حرفی را می‌خواهم منتقل کنم، این‌جور چیزی را می‌خواهم منتقل کنم. و این‌جور چیز منتقل کردن، یک کسی مواضعه می‌گذارد، می‌گوید آقا من به‌جای این‌که هی به تو بگویم اِفعل اِفعل اِفعل همین کاری که با این می‌خواهم انجام بدهم اگر یک دفعه بگویم اِفعلوا هم همین کار است مقصودم، این نمی‌شود؟ این مواضعه غلط است؟

س: بلکه متعارف هم هست..

ج: متعارف هم هست.

این مواضعه است دیگر ...

س: امام که از امکان ثبوتی‌اش نمی‌خواهد ...

ج: بله؟

س: امام نمی‌خواهد بگوید که امکان ثبوتی‌اش هم محال است

ج: نه بحسب آن چیز که فرموده محال است کأنّ آن تقریرات. نه ما می‌خواهیم بگوییم که یعنی عرفی است ...

س: هم می‌شود هم عرفی است.

ج: اصلاً انحلال است و این راه که مسدود نیست، وقتی که افراد زیاد باشد دیگر نمی‌آیند این کار را بکنند. همان کاری که با إفعل إفعل می‌خواهند بکنند این جوری انجام می‌دهند، همان کار را.

بله این واضح است، بدیهی است که دیگر دفعات نگفته، کیف مسموعش یک بار بیشتر محقق نشده ولی این شبیه همان است، مثل همان است «يعامل معه معاملة ذاك».

این به خدمت شما عرض شود ظاهراً دیگر کفایت می‌کند ما در همین مقدار که ما در حالا محاذیر ایشان، بعضی محاذیر دیگر هم که دیگر شبیه همین امور است و روشن است، ان شاء الله وارد مباحث بعد می‌شویم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.